مطالعات تاریخ اسلام
سال هفتم / شمارهٔ ۲۶ / پاییز ۱۳۹۴

بررسی سیر تطور کاربرد مفهوم «ظل‌الله» در دورهٔ میانهٔ تاریخ ایران

بر اساس منابع تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ای

نیره دلیر[۱]

چکیده: هدف پژوهش حاضر بررسی سیر تطور کاربرد «ظل‌الله» برای سلاطین ایران دورهٔ میانه و تبیین کاربست آن در منابع تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ای است؛ و در آن تلاش می‌شود به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که سیر تاریخی کاربرد مفهوم «ظل‌الله» در منابع تاریخی و اندرزنامه‌ای چگونه بوده؟ و از چه دوره‌ای به عنوان لقب سلاطین به‌کار رفته است؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که «ظل‌الله» نخست در منابع تاریخی در وصف خلفا و از سدهٔ پنجم به بعد به‌طور محدود، در توصیف برخی سلاطین و نه به عنوان لقب، به‌کار رفته است. اطلاق آن در اوایل دورهٔ میانه به رعایت شرایطی از جمله عدالت و اقتدار مشروط بوده و به‌تدریج، شرایطِ اطلاق حذف شده است و حاکمان، اعم از عادل و ظالم، با توجیهاتی بدیع به این عنوان ملقب شدند. یافته‌های دیگر پژوهش نشان می‌دهد سیر انتقال این لقب از خلفا به سلاطین، در منابع تاریخ‌نویسی، پیش از اندرزنامه‌ها آغاز شده است؛ اما پس از *نصیحة الملوک* غزالی، برخی اندرزنامه‌ها نیز با توجیهات گوناگون، در محکم کردن پایه‌های نظام «ظل‌اللهی» سلطانی نقش مهمی ایفا کردند.

واژه‌های کلیدی: ایران دورهٔ میانه، ظل‌الله، تطور تاریخی، لقب سلاطین، منابع اندرزنامه‌ای و تاریخ‌نویسی

---

۱ استادیار پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی dalirnh@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۴/۰۵/۲۴ تاریخ تأیید: ۹۴/۰۷/۱۶

Evolutionary Trend of the Title "Zill-ullah" Throughout the Medieval Period of Iran History

According to Historical sources and Andarz Nameh

Nayereh Dalir[1]

Abstract: This research seeks to review evolutionary trend of the title "Zill-ullah" (the shadow of God) applying for the Iranian kings (Sultans) in medieval period as well as to describe its usage as cited in historical sources and mirrors for princes (Andarz Nameh). Therefore, this research endeavors to answer these questions: What was the historical trend of using Zill- ullah in historical sources and the mirrors for princes and since when and why it had been used and applied as the title of kings? The findings which is based on historical explanation, demonstrates that Zill- ullah had basically used in historical sources to describe the Caliphs. Since the 5th century (AH) onward, it had limitedly been used only to tribute some sultans but not as a title. In early medieval it used to refer to a legitimate just king but gradually it was routinized so then referred to the governors, either being righteous or oppressor. This research also proves that the trend of transferring this title from the Caliphs to Sultans at first had started in historical sources and then in mirrors for princes. However, after Ghazali's Nasihat al muluk, some of the mirrors for princes also played an important role to support the Sultanate concept of Zill-ullahi through using various justifications.

Keywords: medieval Iran, Zill-ullah, historical evolution, Sultan, Titles, Historical sources and Andarz Nameh

1 Assistant Professor, Department of History of Institute of Humanities and cultural studies
dalirnh@yahoo.com

مقدمه

با ظهور حکومت‌های استیلایی در دورهٔ میانه تاریخ ایران، القابی برای سلاطین به کار رفت که مهم‌ترین آن‌ها «ظل‌الله» بود. این لقب؛ حامل معنای مشروعیت بخشی از جانب خداوند بوده و برگرفته از حدیث «السّلطان ظل‌الله فی‌الارض» است که علما و نظریه‌پردازان مسلمان در منابع تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ای، خطاب به بسیاری از حاکمان این دوره آن را بارها به کار برده‌اند. در واقع، این حاکمان، فاقد بسیاری از شرایط و صفات مورد نظر برای حکومت در جامعه اسلامی بودند؛ اما با استفاده از نظرها و استنادهای شرعی برخی اندیشمندان و علمای مسلمان، توانستند ضمن دستیابی به مشروعیت، به چنین لقبی نیز دست یابند. با بررسی سیر تاریخی اطلاق این عبارت یا اصطلاح، مشخص می‌شود که کاربرد آن در سده‌های میانه، شکل یکسانی نداشته و روند اطلاق آن در سده‌های متأخرتر میانه، متفاوت با اوایل آن بوده است. این امر در بررسی تطبیقی منابع تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ای بهتر مشخص می‌شود. با بررسی متون و آثار این دوره می‌توان گفت این واژه در سه حالت به کار رفته است: قالب روایی: به شکل کامل یا بخشی از حدیث، قالب وصفی: توصیفِ برگرفته از حدیث خطاب به خلیفه یا سلطان، و در نهایت به عنوان «لقب» که به طور خاص از دوره‌ای به بعد در مورد سلاطین به کار رفته است. سیر تطوری که از قالب روایی و وصفی به اطلاق لقبی رسیده مسئلهٔ پژوهش حاضر است. از این‌رو برآنیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که سیر تطور کاربرد «ظل‌الله» در دورهٔ میانه در منابع تاریخی و اندرزنامه‌ای چگونه بوده؛ چه تغییرات و تحولاتی در کاربست آن حاصل شده؛ و از چه دوره‌ای به عنوان لقب رواج یافته است؟ با بررسی و مشاهده سیر انتقال این لقب از خلفا به سلاطین در منابع تاریخی، این مدعا مطرح می‌شود که این عبارت، ابتدا با شرایطی خاص، به سلاطین مقتدر و به زعم آنان عادل، اطلاق می‌شده و استعمال آن در موارد نادر و با احتیاط صورت می‌گرفته، اما به‌تدریج با حذف شرایط اطلاق، «ظل‌الله» به لقب، تبدیل شده و به طور عام در مورد هر نوع قدرتِ مسلطی بسط پیدا کرده است. بنابراین، از این دوره می‌توان با عنوان دوران نظام «ظل‌اللهی» یاد کرد. البته کاربست این عبارت توسط مورخان و اندرزنامه‌نویسان در اوایل سده‌های میانه یکسان نبوده و مقالهٔ حاضر درصدد بررسی و تبیین روند کاربست آن در منابع تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ای نیز است.

هر چند در مورد نظام سلطنت و سلطان ظل‌الله، آثار متعددی به چاپ رسیده است؛ اما اثری پژوهشی با رویکرد مقالهٔ حاضر در مطالعات و تحقیقاتِ معاصر مشاهده نشده است. کرونه؛

اشاره‌ای بسیار کوتاه در *اندیشه سیاسی اسلام* آورده؛ مبنی بر این که این واژه از سدهٔ پنجم به بعد در *اندرزنامه‌ها* و *نصیحه‌الملوک‌ها* به عنوان تعارف و تکریم برای شاهان به کار می‌رفته است. به جز این مورد، توجه به سیر اطلاق ظل‌الله و دگرگونی‌های آن به تفکیک منابع؛ در مطالعات و تحقیقات نوین به دست نیامد. از این‌رو می‌توان گفت مسئلهٔ این مقاله بدیع محسوب شده و تاکنون بدین شکل، بدان پرداخته نشده است.

در پژوهش حاضر، ناظر بر موضوع مقاله، منابع این دوره با توجه به محتوای آن‌ها به دو دسته تاریخ‌نویسی و اندرزنامه‌ای تفکیک شده است. در این مقاله، اندرزنامه‌ها جزء طبقه بندی آثاری که به عنوان تاریخ بماهو تاریخ نگاشته می‌شوند قرار نمی‌گیرند، زیرا هدف از نگارش آن‌ها پند و اندرز به حاکمان برای بهبود اوضاع و اصلاح امور و رفاه حال رعایا است، و به قصد نوشتن داده‌ها و وقایع تاریخی به رشته تحریر در نمی‌آیند و مؤلفانشان نیز قصد تاریخ گویی ندارند، تنها از برخی حکایات و روایات، بدون پایبندی به صحت و سقم آن‌ها یا رعایت ترتیب زمانی و توالی رخدادها، در راستای هدف اصلی کتاب استفاده می‌نمایند. از این‌رو، در این پژوهش، منابعی که به قصد تاریخ‌نویسی نوشته شده‌اند از این دسته از آثار تفکیک شده و دستهٔ نخست تحت عنوان اندرزنامه‌ها مورد بررسی قرار گرفته و دسته دوم به عنوان منابع تاریخ‌نویسی در نظر گرفته شده‌اند که دسته اخیر با هدف ثبت و ضبط رخدادها و وقایع تاریخی با چینش منظم و مورد نظر مولف در یک حوزه زمانی خاص به نگارش درآمده‌اند.

۱. اصطلاح «ظل‌الله» در اندرزنامه‌ها

در این بخش تلاش می‌شود کاربرد و سیر تطور این واژه در منابع اندرزنامه‌ای دورهٔ میانه مشخص شود. این دسته از منابع که با نیت اصلاح امور و اداره بهتر حکومت، خطاب به حاکمان وقت، در تداوم سنت اندرزنامه‌ای باستانی – اسلامی نوشته می‌شدند، از سویی مبین و برآمده از فرهنگ سیاسی دورهٔ خود بوده و از سوی دیگر بر فرهنگ سیاسی زمانهٔ خود تأثیر گذارده و از عوامل اثرگذار در جریان‌سازی و تولید مفاهیم سیاسی بوده‌اند. از این‌رو پرداختن به محتوای آن‌ها در دسته‌بندی جداگانه‌ای ضروری بوده و از اهمیت برخوردار است. از جمله مشهورترین آثار اندرزنامه‌ای این دوره؛ *قابوس‌نامه* است که از سوی امیر عنصر المعالی کیکاوس‌بن‌اسکندر خطاب به پسرش گیلانشاه به رشته تحریر درآمده است. این اثر از جمله آثار اندرزنامه‌ای است که

توسط حاکمی در مسند قدرت، خطاب به جانشینش نوشته شده است. در این اثر، عبارت «ظل‌الله» در هیچ شکلی نه به عنوان توصیف و خصایص، نه در قالب روایت و حدیث و نه اطلاق لقب به‌کار نرفته است.[۱] به همین ترتیب در *سیرالملوک*، مشهور به *سیاستنامهٔ* خواجه نظام‌الملک که مهم‌ترین اثر در تبیین مشروعیت‌یابی سلطان و سلطنت بر اساس برگزیدگی الهی محسوب می‌شود، عبارت مذکور نه در لقب، نه در توصیف سلاطین و نه به شکل حدیث به کار نرفته است.[۲] از این‌رو، می‌توان گفت، معروف‌ترین مؤلفان متون اندرزنامه‌ای اوایل دورهٔ میانه که یا حاکم بوده‌اند یا در رده بالاترین مقام اجرایی حکومتی قرار داشته‌اند، عبارت یا اصطلاح «ظل‌الله» را در هیچ شکلی از آن به‌کار نبرده‌اند. این امر با توجه به کاربست این عبارت در آثار تاریخی این دوره و حتی پیشتر از آن قابل تأمل است، البته چرایی و دلایل آن را در پژوهشی مجزا خواهیم پرداخت و در این مقاله صرف کاربست و تطور آن مورد بررسی قرار گرفته است.

برخلاف *سیرالملوک* و *قابوسنامه* که اشاره‌ای به «ظل‌الله» نداشته‌اند، غزالی در *نصیحةالملوک* این اصطلاح را نخست در قالب روایی آن آورده است: «چنانکه در اخبار میشنوی که السلطان ظل‌الله فی الارض.[۳] سلطان سایه هیبت خدایست بر روی زمین، یعنی که بزرگ و برگماشته خدایست بر خلق خویش».[۴] در ادامهٔ جمله مشخص می‌شود غزالی ظل‌الله را علاوه بر قالب روایی، در وصف کلی سلاطین نیز به‌کار برده، اما آن را به عنوان لقب، و با مصداق مشخصی استفاده نکرده است. وی هم‌چنین درصدد برآمده گفتمان «ظل‌اللهی» را با فرّ ایزدی پیوند زده و آن را در

---

۱ عنصرالمعالی کیکاوس‌بن‌اسکندر(۱۳۷۵)، *قابوسنامه*، تهران: علمی و فرهنگی.

۲ نظام‌الملک(۱۳۴۰)، *سیرالملوک(سیاستنامه)*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.

۳ حدیث مشهور «السلطان ظل‌الله فی الارض، یاوی الیه مظلوم...»؛ ابن‌ابی‌جمهور(۱۴۰۵ق)، *عوالی اللئالی العزیزیة فی‌الاحادیث الدینیة*، تصحیح مجتبی عراقی، ج۱، قم: دارسیدالشهداء للنشر، ص۲۹۳؛ القضاعی(۱۴۰۷ق)، *مسندالشهاب*، تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی، ج۱، بیروت: موسسةالرسالة، ص۲۰۱؛ البیهقی(۱۴۱۴ق)، *شعب الایمان*، تحقیق محمدالسعید بسیونی زغلول، ج۶، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص۱۵؛ عبدالجواد(۱۴۱۴ق)، *جامع الاحادیث*، ترتیب عباس احمدصقر، ج۱۳، بیروت: دارالفکر، ص۳۸۴، البزاز(۱۴۰۹ق)، مسند *بزاز*، تحقیق محفوظ الرحمن زین‌الله، ج۲، بیروت: موسسهٔ علوم القرآن، ص۲۲۰؛ به تواتر در منابع روایی، آمده است و از جمله پرکاربردترین روایاتی است که در این دوره برای مشروعیت بخشی سلاطین به کار رفته است. از نظر نباید دور داشت در صحت اصالت این گونه روایات تردیدهای اساسی وجود دارد و نمی‌توان سرمنشاء اصلی آن‌ها را پیامبر در نظر گرفت، بخصوص با توجه به فقدان سیستمی حکومتی مبتنی بر سلطان در زمان پیامبر که اصالت چنین گفتاری از ایشان را قطعا با شائبه رو به رو خواهد کرد. شایان ذکر است؛ رسالت این پژوهش بررسی صحت و سقم روایات منسوب به پیامبر نیست، بلکه فضای سیاسی ـ فرهنگی جامعه اسلامی که این گونه احادیث در آن جعل و به کار رفته است، از اهمیت تحقیقی برای مقاله حاضر برخوردار بوده است.

۴ غزالی(۱۳۶۱)، *نصیحة الملوک*، چاپ جلال‌الدین همایی، تهران: بابک، ص۸۱.

ادامهٔ فرّ ایزدی برشمارد. از این‌رو می‌نویسد: «پس بباید دانستن که کسی را کـه او پادشـاهی و فـرّ ایزدی داد، دوست باید داشتن، و پادشاهان را متابع باید بودن، و با ملوک منازعت نشاید کـردن، و دشمن نباید داشتن».[۱] هر چند این تعبیر وی، متمایز از نمونه اصلی آن در اندیشه ایرانشهری است؛[۲] اما کاربرد هم‌تراز این دو مفهوم در اینجا، نشان از ذهنیت این همانی مؤلف دارد، که این رویکـرد از فرّ و ظلّ، در گسترهٔ تاریخی آن تاکنون، تداوم یافته است و در پاردایم غالب همسان‌انگاری این دو مفهوم در دوره اسـلامی، بسـیاری از شاخصـه‌هـای متمـایز و بعضـاً متنـاقض ایـن دو الگـوی مشروعیت بخش باستانی و اسلامی نادیده انگاشته شده است. غزالی در ادامه، بـه منظـور توجیـه دینی حکومت سلطان، امیران را در شمار «اولـی الامـر» آورده و اطاعـت از آن‌هـا را در امتـداد اطاعت از خدا و پیامبر برمی‌شمارد و دوسـتی و اطاعـت از پادشـاهان را بـر هـر دیـن‌داری لازم می‌داند.[۳] سپس با استناد به آیهٔ «تعز من تشاء و تذل من تشاء»[۴] حکم می‌کند که خداوند پادشاهی را به هر که خواهد دهد.[۵] بر اساس اساس این حدیث؛ غزالی الگویی از مشـروعیت‌یـابی در آثـار اندرزنامه‌ای ارائه می‌دهد که کم‌تر از دو سده پس از وی، با تغییرات و جابه‌جایی کانون قـدرت، مقوّم نظریه‌پردازی‌های مشروعیت در آثاری از این سنخ محسوب می‌شود.

در تداوم روند کاربرد این واژه به مقدمهٔ *کلیله و دمنه* می‌رسیم که در سدهٔ ششم به نثر و قلم نصرالله منشی نوشته شده و از این‌رو در حوزهٔ زمانی این دوره و متأخر از *نصـیحة الملـوک* قـرار می‌گیرد، این عبارت در مقدمهٔ *کلیله و دمنه* با معادل فارسی «سایه آفریدگار»[۶] خطاب بـه پادشـاهان، بدون مصداق خاصی و به شکل توصیف به کار رفته است. مؤلف بـا تعبیـر «پادشـاهان اسـلام»[۷] پیوندی میان پادشاه –به عنوان لقب باستانی فرمانروایان ایران –و دین اسـلام برقـرار کـرده و تعبیـر

---

۱ همان، صص۸۱، ۸۲.

۲ برای مطالعه بیش‌تر درباره تمایز و تفاوت ظلّ‌الله و فرّایزدی نک: نیره دلیر، «مبانی نظری و فرهنگ سیاسی پادشـاهی و سلطنت؛ بررسی تطبیقی فرّایزدی و ظلّ‌اللهی»؛ *مجلهٔ مطالعات تاریخ فرهنگی*، س۵، ش۲۰، صص۳۹-۶۰.

۳ به استناد آیهٔ «یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹.

۴ سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۲۶.

۵ همان، ص۸۲.

۶ شایان ذکر است در ترجمه و مقدمه ابن‌مقفع در سدهٔ دوم هجری این اصطلاح به‌کار نرفته است و اساساً این دو مقدمـه متفاوت از یکدیگر نوشته شده است؛ *کلیله و دمنه*(۱۹۶۶)، *ترجمه و مقدمه عبدالله ابن‌مقفع*، مصر: مکتبة و مطبعة الحاج عبدالسلام‌بن‌محمدبن‌شقرون، صص۳۷-۴۷.

۷ «پادشاهان اسلام سایه آفریدگارند عزاسمه که روی زمین بنور عدل ایشـان جمـال گیـرد...»؛ *کلیلـه و دمنـه*(۱۳۴۷)، تصحیح عبدالعظیم قریب، تهران: فرخی، ص۸؛ عبارت «پادشاهان اسـلام» در تصـحیح همـین اثـر از مجتبـی مینـوی «ملوک اسلام» ثبت شده است؛ *کلیله و دمنه*(۱۳۶۲)، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران، ص۴.

«سایه آفریدگار» را بجای عبارت «ظل‌الله» ذکر کرده است. منشی با عنایت بـه ایـن مطلـب کـه «سایهٔ آفریدگار» از ذات خود یعنی خداوند جدا نیست جلوهٔ آن را نور ترسیم کرده که نمـود آن در دنیا با عدل امکان‌پذیر می‌باشد.[۱] از دیگر اندرزنامه‌های پیشامغولی می‌توان به *تحفة الملوک* اثر علی‌ابن‌ابی‌حفص اصفهانی اشاره کرد که احتمالاً نیمهٔ دوم سدهٔ ششم و اوایل سدهٔ هفـتم بـه رشـته تحریر درآمده است. این اثر از این‌رو مورد توجـه قـرار گرفتـه اسـت کـه آن را گردآورنـده و تنظیم‌کنندهٔ موضوعات کلی اندرزنامه‌های متقدم می‌توان دانست. در این اندرزنامه کـه بـه نـوعی جمع‌بندی مفاهیم، اصطلاحات و فضای فکری و گفتمانی آثار اندرزی پیشین است؛ واژهٔ «ظل‌الله» در هیچ حالتی از انواع آن به‌کار نرفته است.[۲] این امر می‌تواند نمایانگر عدم کاربست ایـن نـوع از استدلال مشروعیت‌یابی مبتنی بر ظل‌اللهی در متون اندرزی این دوره باشد که *تحفـةالملـوک* نیـز متأثر از آن بوده است. در نهایت می‌توان گفت به‌رغم آن‌که در آثار روایی، فقهی و همچنین منابع تاریخ‌نویسی، اصطلاح ظل‌الله با کارکردهای مختلف آن وجود داشته، اما در اندرزنامـه‌هـای دورهٔ میانهٔ پیشامغولی به کاربرد آن توجهی نشده است و اگر *نصیحةالملوک* غزالی و اشارهٔ بسیار کوتاه مقدمهٔ نصرالله منشی بر *کلیله و دمنه* را مستثنی نماییم، می‌توان نقطه چرخش ایـن رویکـرد را در اندرزنامه‌های پسا مغولی دانست که کاربرد ظل‌الله در آن‌ها با استقبال رو به رو شده است.

برخی اندرزنامه‌های پسا مغولی به تبعیت از *نصیحةالملوک* غزالی، در مسـتدل سـازی لقـب «ظل‌الله» فارغ از هر نوع شروط، با منابع تاریخ‌نویسی که پیشتاز این تحول هستند، همگام بـوده و این روند در آثاری مانند *برید السعادة*،[۳] *مرصاد العباد*[۴]، *سلوک الملوک*[۵] و *مهمان نامه بخـارا*[۶] بـه به وضوح قابل مشاهده است. مورد اخیر نمونه بارزی از کاربست استنادات شرعی در اطلاق بدون قید و شرط «ظل‌الله» به مقـام سـلطانی حتـی در صـورت ظلـم اسـت.[۷] شـایان ذکـر اسـت برخـی

---

۱ همان.

۲ علی‌بن‌ابی‌حفص‌محمود اصفهانی(۱۳۸۲)، *تحفة الملوک*، تصحیح علی اکبر احمدی دارانی، تهران: میراث مکتوب.

۳ ملطیوی(۱۳۵۱)، *برید السعادة*، کوشش محمد شیروانی، تهران: دانشگاه تهران، ص۸۸.

۴ نجم رازی(۱۳۵۲)، *مرصادالعباد*، اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص۴۲۹ـ۴۳۱.

۵ در وصف سلطان می‌نویسد: «مردمان را قهر کند بشوکت و لشکر، امامت او منعقد می‌گردد بی‌بیعتی خواه قریشی باشد خواه نه، و خواه عـرب باشد یا عجم یا ترک و خواه مستجمع شرایط باشد و خواه فاسق و جاهل... و چون بواسطه سطوت و استیلاء جای امـام گرفتـه، او را سـلطان گویند، امام و خلیفه برو اطلاق توان کرد... علما گفته‌اند واجبست طاعت امام و سلطان... مادام که مخالف شرع نباشد، خواه عـادل باشـد خـواه جایر...»؛ خنجی(۱۹۶۶)، *سلوک الملوک*، حیدرآباد دکن: جی ام پرننگ پریس، صص۴۷-۴۸.

۶ خنجی(۱۳۸۴)، *مهمان نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی، صص۱۷ـ۱۸.

۷ همان.

اندرزنامه‌های این دوره مانند *روضة الانوار عباسی*[۱] و قواعد السلاطین؛ به‌رغم آن‌که تقریبا در همین فضای فکری قلم زده‌اند، عبارت «ظل‌الله» را در اثر خود استفاده نکرده‌اند و قابل تأمل است که هر دوی این آثار به رعایت عدالت توسط سلطان، توجه و تأکید بسیار داشته‌اند، البته بدون آن‌که آن را پیش شرط کسوت سلطانی قلمداد نمایند.[۲] در واقع اندرزنامه‌های پیش از نگارش *نصیحة‌الملوک* غزالی از «ظل‌الله» در هیچ شکل آن؛ اعم از روایت، لقب، و یا حتی وصف استفاده نکرده‌اند، اما با ورود مغولان، روش غزالی در *نصیحة‌الملوک* و استفاده از «روایت ظل‌الله» برای تبیین مشروعیت حاکمان، بارها در اندرزنامه‌ها به صور گوناگون، بازتولید گردیده است.

۲. سیر کاربرد اصطلاح «ظل‌الله» در منابع تاریخ‌نویسی

در این بخش کاربرد ظل‌الله در منابع تاریخ‌نویسی بررسی می‌گردد. برخلاف آثار اندرزنامه‌ای که با تأخیر، «ظل الله» را استفاده کرده‌اند، استفاده از این واژه در منابع تاریخ‌نویسی زودتر آغاز شده و نخستین اشارات آن به سدهٔ چهارم هجری باز می‌گردد. مسعودی در نیمهٔ نخست سدهٔ چهارم، ظل‌الله را در وصف خلفا به‌کار برده است. به گفتهٔ وی: «...خلیفه سایه خداست که دین خود را به وسیله او عزت داده و سنت و شریعت خویش را به وجود او زنده کرده و استواری بخشیده است»[۳] در این اثر از زبان محمدبن‌مغیث خطاب به متوکل آمده است: «...یا امیرالمؤمنین، و أنت ظل‌الله الممدود بینه و بین خلقه»؛[۴] اما در سدهٔ پنجم؛ نخستین بار بیهقی آن را در وصف سلاطین و به طور مشخص سلطان محمود و مسعود به کار برده است: «آن‌گاه سایه خدا شخص دیگر بود (مراد محمود) و امروز شخص دیگر (مراد سلطان مسعود)»[۵] با این اثر، نخستین بار اصطلاح «ظل‌الله»، به جز خلیفه، برای سلاطین نیز استفاده شده است. البته چنان‌که از عبارت مذکور برمی‌آید نوع کاربرد آن به عنوان لقب و به گونه خطاب مستقیم، نیست، بلکه به صورت تعبیری کلی در وصف سلاطین به کار رفته است. به هر حال این توصیف کلی و موارد هم عرض آن در

---

۱ محقق سبزواری(۱۳۸۱)، *روضة‌الانوار عباسی؛ مبانی اندیشه سیاسی و آیین مملکتداری*، به کوشش نجف لکزایی، قم: بوستان کتاب قم، صص۱۵۳ـ۲۱۲.

۲ سیدمحمد علوی عاملی(۱۳۸۴)، *قواعدالسلاطین*، به کوشش رسول جعفریان، تهران: مجلس شورای اسلامی، صص۴۳-۶۹

۳ «...هو ظل‌الله الممدود علی بلاده، و خلیفته المؤتمن علی عباده، أعزَّ به دینه، و أحیا به سنته، و ثبَّت به شریعته...»؛ مسعودی(۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب*، ج۴، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره، ج۲، ص۱۵۲.

۴ همان، ص۴۱.

۵ بیهقی(۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، ج۲، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ص۵۳۶.

آثار تاریخ‌نویسی دیگر این دوره، مانند اثر عتبی نیز به همین گونه به‌کار رفته است.[۱]

به تدریج با قدرت گرفتن سلاطین در دورهٔ میانه تاریخ ایران اسلامی، آنان لقب ظل‌الله یافتند و در مکاتبات، عملاً از همین عنوان استفاده می‌شد،[۲] اما کاربرد آن از لقب صرف خارج شده و حدود و دامنه اختیارات سلطان را نیز در بر گرفت؛ به گونه‌ای که برخی مورخان به استناد قولی از عمربن‌الخطاب، حدود اختیار و قدرت بازدارندگی سلطان را از قرآن بالاتر دانسته و سلطان را «ظل‌الله» و پاسدار دین خواندند.[۳] راوندی، سلطان را سایهٔ خدا و حاکم در دین،[۴] و منتجب‌الدین؛ او را سایهٔ یزدان و رکن دنیا و دین[۵] نامید. البته در اوایل دورهٔ میانه، با وجود افزایش قدرت و اختیارات سلطان؛ عدالت، همچنان، شرط اطلاق لقب «ظل‌الله» بر سلطان به شمار می‌رفت که در بخش شرایط اطلاق ظل‌الله در باره آن بحث خواهد شد.

در مورد اطلاق این لقب، دقیقاً نمی‌توان به درستی حکم کرد که کدام سلطان، نخستین بار این لقب را کسب کرده و در مُهر خود افزوده است. به روایت مؤلف *ریاض الفردوس خانی*، «پیش از سلطان محمد خوارزمشاه، «لفظ ظل‌الله» را در القاب سلاطین استعمال نکرده بودند»[۶] تا این که به

---

۱ طبق این حدیث «ما یزع‌السلطان، أکثر مما یزع القرآن»؛ عتبی(۱۴۲۴ق)، *الیمینی*، تصحیح احسان ذنون الثامری، بیروت: دارالطلیعة، ص۶؛ «فإن الملک والدین توأمان. فالدین أسّ، و الملک حارس، و ما لا حارس له فضائع، و ما لا أس له فمهدوم. و السلطان ظل‌الله تعالی فی أرضه و خلیفته علی خلقه، و أمینه علی رعایة حقه»؛ همان؛ چنین است که در بیتی سلطان محمود را چنین می‌سراید: «ما الذی غرکم بمحمود المحمود/ أنحاؤه بکل لسان / بأبی القاسم المعظم ظل‌الله / فی الأرض صفوة المنّان»؛ همان، ص۲۹۴.

۲ هندوشاه نخجوانی(۱۹۶۴)، *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، ج۱، مسکو: دانش، صص۱۲۴ـ۱۳۰.

۳ خواجه‌کریم‌الدین‌محمودبن‌محمدآقسرایی(۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار*، تصحیح عثمان توران، تهران: انتشارات اساطیر، ص۳۲۶؛ واصفی(۱۳۴۹)، *بدایع الوقایع*، ج۱، تصحح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص۳۰۷؛ همان، ج۲، صص۳، ۹، ۱۷۵.

۴ راوندی اعتقاد دارد: «سلطان سایه خداست و حاکم در دین مصطفی به احسان حق اختصاص دارد و برگزیده حق عزوعلا باشد از بهر پادشاهی و رعایت حقوق خلق و خوانده با نصرت حق، اگر در اوامر و نواهی منقاد فرمان الهی باشد حق، تکفل نصرتش کند و اگر خلاف امر و نهی خدا کند با نفس خودش گذارد تا فساد و مناهی و فسق و تباهی آرد و به دوزخش سپارد»؛ محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان‌راوندی(۱۳۶۴)، *راحة‌الصدور و آیة‌السرور در تاریخ آل سلجوق*، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص۱۲۵؛ همچنین مؤلف *عقدالعلی* می‌نویسد: «اما فضیلت پادشاهی آنست که حق تعالی نام خویش ملِک کرده است و نام بنده که او را برگزیده است و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط جهان در دست تصرّف او نهاده ملِک، قال النّبیّ صلّی اللّه علیه: السّلطان ظل‌الله فی ارضه یعنی پادشاه سایه حقّست...»؛ افضل‌الدین‌کرمانی(۲۵۳۶)، *عقدالعلی للموقف الاعلی*، تصحیح علی محمد عامری نائینی، تهران: روزبهان، ص۱۰۸.

۵ منتجب‌الدین(۱۳۲۹)، *عتبة الکتبة؛ مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر*، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: شرکت سهامی چاپ، ص۲۸.

۶ مروی است که قبل از سلطان لفظ «ظل‌الله» را در القاب سلاطین استعمال نکرده بودند، حسب الفرمان لفظ «ظل‌الله

←

فرمان وی لفظ «ظل‌الله فی الارض» را نیز در القاب افزودند.[۱] در آغاز، سلطان محمد خوارزمشاه، از عظمت و هیبت این لقب و به احترام پدر، راضی به ثبت «السّلطان ظل‌الله فی الأرض» در طغرای خود نشد،[۲] و گفت: «هر وقت که بمثابت یکی از غلامان بزرگ پدرم برسم، و خزانه و اسباب و لشکر من به اندازه یکی ازیشان شود، ترا اجازت دهم که طغرای توقیع مرا چون طغرای پدر کنی»[۳] در هر حال این روایت از سویی نشان از احتیاط سلطان محمد در مورد ملقب شدن به ظل‌الله در مقطعی از حکومتش دارد، و از سوی دیگر در فحوای آن اشاره به استفاده از آن برای نخستین بار توسط پدر وی دارد، اما به گفتهٔ جوینی: پس از فتح و افزایش قدرت و نفوذ سلطان محمد در میان ملوک اطراف، «در طغرای مبارک، او را ظل‌الله فی الأرض نوشتند».[۴] با پذیرفتن روایت مؤلف *ریاض الفردوس خانی*؛ سلطان محمد خوارزمشاه نخستین سلطانی است که «ظل‌الله» را به عنوان لقب در طغرای خود آورده است و در صورت پذیرش روایت نسوی و جوینی، به طور ضمنی مشخص می‌شود پیش از وی پدرش نیز این لقب را در طغرای خود ثبت کرده است. در هر صورت به نظر می‌رسد خوارزمشاهیان نخستین سلاطینی هستند که از این عبارت به عنوان لقب استفاده کرده و آن را در طغرای خود آورده‌اند و اقتدار و هیبت را یکی از شروط آن می‌دانسته‌اند که هم از سوی سلاطین و هم از جانب تابعانشان پذیرفته شده به نظر می‌آید. پس از دورهٔ خوارزمشاهیان، استفاده از این لقب، رو به افزایش گذارده و بر طبق استنادات منابع؛ ایلخانان مغول،[۵] از آن به عنوان یک لقب رایج و متداول استفاده کرده‌اند.

به تدریج سلطان، علاوه بر «ظل‌اللهی»[۶] ملقب به خلیفه اللهی نیز شد.[۷] از آنان به عنوان «خلیفة

→ فی الارض» را نیز در القاب افزودند؛ محمد میرک حسینی منشی(۱۳۸۵)، *ریاض الفردوس خانی*، تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص۲۰۳.

۱ همان، ص۲۰۳.

۲ شهاب‌الدین محمدنسوی(۱۳۸۴)، *سیرت جلال الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی، ص۲۱۶.

۳ همان، ص۲۱۶.

۴ عطاملک جوینی(۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، ج۲، تهران: دنیای کتاب، ص۸۱.

۵ عبدالمحمد آیتی(۱۳۸۳)، *تحریر تاریخ وصاف*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص۲۱۲.

۶ عبدالرزاق سمرقندی(۱۳۸۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص۹۴۳؛ همان، ج۴، ص۱۰۰۱؛ خواندمیر(۱۳۷۲)، *مآثر الملوک*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: رسا، ص۲۷۲؛ عبدالحسین نوایی(گردآورنده)، (۱۳۶۰)، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص۳۱؛ هندوشاه استرآبادی(۱۳۸۷)، *تاریخ فرشته از آغاز تا بابر*، تصحیح محمدرضا نصیری، ج۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص۲.

۷ محمدجواد مشکور(به کوشش)(۱۳۵۰)، *اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی*، تهران: کتابفروشی ←

الله فی العالمین»، یاد شده[۱] و به «شهاب سماء خلافت»[۲] تشبیه گردیدند، و از نظر رتبه نزد پرودگار پس از انبیاء قرار گرفتند.[۳] شاهنشاه و پادشاه اسلام پناه،[۴] محور ممالک دنیا، مظهر کلمة العلیا، وارث ملک سلیمان و شهریار کیهانی[۵] شد. بدین ترتیب، نظم سلطانی با نظم کیهانی معادل قرار گرفت[۶] تا «عموم خلایق به مقتضای السلطان ظل‌الله یأوی إلیه کل مظلوم در سایه عنایت و عاطفت بی‌غایت ...[سلطان] مرفه الحال و فارغ البال باشند».[۷] مخلص کلام آن‌که با بررسی سیر اطلاق ظل‌الله در منابع تاریخ‌نویسی چنان‌که ملاحظه می‌شود نخستین بار، خلفا بودند که به مقام «ظل‌اللهی» رسیده، سپس با دگرگونگی قدرت و روی کار آمدن سلاطین، آنان مقام «ظل‌اللهی» را نخست در وصف، سپس به عنوان لقب؛ تحت شرایط خاصی که در ادامه ذکر آن خواهد رفت، به دست آوردند. در ادامهٔ این روند، شرایط اطلاق نیز حذف گردیده و فرمانروایان، به طور کل؛ مصداق آن قرار گرفته و ملقب به آن، خطاب گردیدند. این رویه تا آن جا پیش رفت که حاکمان ظلم و جور نیز حائز مقام ظل‌اللهی گردیدند.

۳. شرایط اطلاق «ظل‌الله» بر سلطان

همچنان‌که اشاره رفت با توجه به شواهد به دست آمده از منابع می‌توان گفت این عنوان، در ابتدا، لقب عام سلاطین نبوده؛ و شروطی برای اطلاق «ظل‌الله» بر سلاطین وجود داشته که دامنهٔ اختیارات و قدرت سلطان را در بر می‌گرفته است. از جمله، رعایت عدالت که مهم‌ترین شرط اطلاق این لقب بر سلطان بوده است.[۸] نجم رازی تأکید دارد که شرط اطلاق «ظل‌الله» بر سلطان،

→

تهران، ص۵۲۳؛ خدایی که دارند ازو انبیا / به منشور دین عرصه کبریا / جهان‌پروران را به شاهی ستود/ به القاب ظلّ الهی ستود/ هان را شهنشاه زیب و فر است/که بی‌شاه عالم تن بی‌سر است؛ هندوشاه استرآبادی، همان، ج۱، ص۲.

۱ نوایی(گردآورنده)، همان، ص۳۱.

۲ منهاج‌الدین سراج جوزجانی(۱۳۶۳)، *طبقات‌ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج۱، تهران: دنیای کتاب، ص۲۳۷.

۳ هندوشاه استرآبادی، همان، ج۱، ص۲.

۴ عبدالحسین نوایی(گردآورنده)، (۱۳۶۳)، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ همراه با یادداشتهای تفصیلی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی*، ص۸۳.

۵ جوزجانی، همان، ج۱، ص۴۰۴.

۶ «با عمد إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ، تا محدب فلک الافلاک برافراشت»؛ اسپناقچی پاشازاده(۱۳۷۹)، *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، تصحیح رسول جعفریان، قم: دلیل، ص۷۹.

۷ «سلطان السلاطین ظل‌الله فی‌الارضین خلیفة اللّه فی‌العالمین»؛ زین‌الدین واصفی(۱۳۴۹)، *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف، ج۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص۹.

۸ «سلاطین عادل جم‌جاه نیز که ما صدق «السلطان العادل ظل‌الله‌اند»؛ محمدابراهیم‌بن‌زین‌العابدین نصیری(۱۳۷۳)،

←

عدالت و اطاعت از خدا است.[۱] علاوه بر رعایت عدالت، سلطان باید درباره ترتیب معاش و معاد مسلمانان بیاندیشد و مصالح جهانیان و به خصوص اهل اسلام را در نظر گیرد،[۲] تا شایسته عنوان ظل‌اللهی گردد. در برخی متون نیز تصریح شده چنان که پادشاهی طریق ظلم و تعدّی در پیش گرفت بر امثال او واجب است که ابتدا با نصیحت، مانع تعدی او شوند و در صورتی که متنبه نشد با شمشیر جواب وی گویند.[۳] گاهی نیز از سلاطینِ غرق در نفسانیات، خواسته شده به خاطر عنوان «ظل‌اللهی» بیدار شده و بر راه عدل و امامت قدم گذارند.[۴] در روایتی نیز که پیشتر از سلطان محمد خوارزمشاه و قدرت پدرش اشاره رفت مشخص می‌شود حدودی از قدرت و هیبت برای کسب این عنوان لازم بوده است.[۵]

در حالی که به مرور زمان، تمام سلاطین بدون هیچ شرطی مصداق عام این لقب قرار گرفته و استفاده از این لقب رو به تزاید گذاشته و حتی ایلخانان مغول نیز به این عنوان ملقب گشتند.[۶] شارحان و مؤلفان، با استناد به حدیث «الدّین و الملک توأمان»[۷] اعطای چنین لقب والایی به سلاطین ظالم را از نظر شرعی توجیه کرده چنان که مؤلف *مهمان نامه بخارا* این لقب را برای سلطان ازبک توجیه نموده است.[۸] به روایت خنجی علما برای «ظل‌الله» دو معنی ذکر کرده‌اند: یکی آنکه شوکت و اقتدار پادشاه از شوکت و اقتدار الهی نشات گرفته است در نتیجه هر کاری او انجام دهد کسی نمی‌تواند چون و چرا کند.[۹] دیگر آن است که پادشاه دفع کنندهٔ ایذاء و زحمت از مردم است آنچنان که سایه، گرما و سرما را از خلق می‌زداید.[۱۰] هر یک از علماء

→

دستور شهریاران، تصحیح محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص۲۹۷.

۱ نجم رازی(دایه)(۱۳۵۲)، *مرصادالعباد*، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص۴۲۹، ۴۳۱.

۲ هندوشاه نخجوانی(۱۹۶۴)، *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، ج۱، مسکو: دانش، صص۳۷۸ ـ ۳۷۹، ۴۶۵.

۳ محمدمیرک‌حسینی‌منشی(۱۳۸۵)، *ریاض الفردوس خانی*، تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص۲۹۹؛ نجم رازی، همان، صص۴۲۹، ۴۳۱.

۴ به کوشش محمدجواد مشکور(۱۳۵۰)، *اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن‌بی‌بی*، تهران: کتابفروشی تهران، ص۴۱۶.

۵ نسوی، همان، ص۲۱۶؛ جوینی، همان، ج۲، ص۸۱.

۶ عبدالمحمد آیتی(۱۳۸۳)، *تحریر تاریخ وصاف*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص۲۱۲.

۷ ابوالقاسم القاشانی(۱۳۸۴)، *تاریخ اولجایتو*، تصحیح مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی، ص۲.

۸ خنجی(۱۳۸۴)، *مهمان نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی، ص۱۷.

۹ همان، ص۱۷.

۱۰ همان، ص۱۸.

کوشیدند با ذکر ادله به توجیه اطلاق این لفظ بر سلطان بپردازند؛ چنان که با استناد به حدیثی از پیامبر، رویهٔ وی را با قهر و غضب الهی مدلل نمودند: «حضرت عزّت، رسول را صلّی الله علیه و سلّم می‌فرماید ... بندگان را خبر ده که عذاب من سخت است و کینه و انتقام من درشت و چون حضرت امیر صاحب‌قران سایه حضرت عزّت است السّلطان ظل‌الله لاجرم اگر افعال او برین منوال واقع گردد غریب و عجیب نباشد».[1] مؤلفان این آثار با استناد به نام پروردگار (ملک)، اطاعت از ملک را در طول اطاعت خدا قرار داده و واجب دانستند.[2] همچنان‌که استناد به احادیث برای توجیه ظلم سلطان در آثار تاریخ‌نویسی نیز به فراوانی دیده می‌شود.[3] با این تعابیر و تفاسیر، سلاطین بدون آن که عادل باشند، مظهر سایهٔ الهی قرار گرفتند.[4]

دلایل اطلاق «ظل‌الله»

در شرایط هجوم نظام قبیله‌ای بر نظم شهری در جامعه اسلامی، الزامات خاصی پدیدار گشت که اندیشمندان مسلمان برای تأمین امنیت در پی نظریه‌پردازی حداکثر اقتدار در قدرتِ مسلطِ موجود برآمدند. از این‌رو، با ورود سلاطین به عرصهٔ حکومت، این اندیشمندان، برای مهار نیروهای گریز از مرکزی که به طور فزاینده بر توان و تعداد آن‌ها روز به روز افزوده می‌شد به احادیث و روایاتی که ناظر بر هدف مذکور بوده و در دوره‌های مختلف، جعل گشته بودند و همچنین آیاتی که می‌توانستند در این زمینه تفسیر نمایند استناد کردند تا با توجیه شرعی قدرت‌های مسلط، از نفوذ نیروهای معارضِ بر هم زننده نظم موجود، جلوگیری نمایند. از دید نظریه‌پردازان این دوره، «عرصهٔ ربع مسکون درخور آن نیست که آن را دو پادشاه باشد».[5] پادشاه مانند خداوند واحد

---

۱ نظام‌الدین شامی(۱۳۶۳)، *ظفرنامه تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی*، تصحیح محمداحمد پناهی سمنانی، تهران: بامداد، ص۲۶۶؛ کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی(۱۳۸۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص۹۴۳.

۲ افضل‌الدین کرمانی، همان، ص۱۰۸.

۳ از جمله ابن‌اثیر آورده است: قال رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم: «السلطان ظل‌الله فی أرضه، یأوی إلیه کلّ مظلوم من عباده، فإن عدل کان له الأجر، و علی الرعیة الشکر و إذا جار کان علیه الإصر، و علی الرعیة الصبر؛ ابن‌اثیر(۱۴۰۹) *اسدالغابة فی معرفة الصحابه*. ج۴، بیروت: دارالفکر، ص۱۶۱. چنانچه پیشتر ذکر شد اینگونه روایات که اصالت و صحت انتساب آنان به پیامبر مورد تردید جدی است تنها به دلیل کاربرد در فضای فکری ـ سیاسی جامعه اسلامی در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۴ حافظ ابرو(۱۳۸۰)، *زبدة التواریخ*، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، ج۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص۹۷۵؛ نظام‌الدین شامی، همان، ج۲، ص۱۰۸۶.

۵ نظام‌الدین شامی، همان، ج۱، صص ۳۸۴، ۴۸۸.

است و از هرگونه مشارکت مبراست؛ چرا که برطبق آیه کریمه: لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا، وجود دو پادشاه موجب اختلاف و فساد و فتنه می‌گردد.[۱] بنابراین لقب «ظل‌الله» نیز تنها بر یک فرد اطلاق می‌گردد.

یکی از تعاریف واضح و روشن از کیفیت ظلّ یا سایه در منابع اسلامی، توسط نجم‌الدین دایه بیان شده است. وی پس از ذکر حدیث پیامبر «السلطان ظل‌الله فی الارض یأوی الیه کل مظلوم» به طور مشخص، منظور از سایه در بیانِ پیامبر را تشریح و چنین تعبیر می‌نماید: «بدانک سلطنت، خلافت و نیابت حق تعالی است در زمین، و خواجه علیه السلام [حضرت محمد] سلطان را سایه خدا خواند... زیرا که در عالم صورت چون شخصی بر بام باشد و سایهٔ او به زمین افتد، آن سایهٔ او خلیفت ذات او باشد در زمین و آن سایه را بدان شخص باز خوانند، گویند سایهٔ فلان است. و چون حق تعالی در همای که مرغی است، سرّی از اسرار لطف خویش ودیعت نهاد. بنگر چه اثر ظاهر شد، و چه خاصیت پدید آمد تا اگر سایه همای بر سر شخصی می‌افتد آن شخص عزت، سلطنت و دولت مملکت می‌یابد... »[۲] حمایت و تأیید خداوند از سلطان، به شکل سایه ظهور پیدا می‌کند. از این‌رو وی را «ظل‌الله» می‌خوانند. سلطان از آن‌رو که جانشین خداوند محسوب می‌شود؛ سایهٔ وی نیز به شمار می‌آید. سایه نیز از ذات اصلی خود جدا ناشدنی است. در نتیجه «سلطان که سایهٔ حق است باید که به صفات حق موصوف باشد و به اخلاق الهی متخلق».[۳]

همچنین می‌توان به توجیهاتی که نجم رازی از لقب «ظل‌الله» در وصف سلطان آورده است، اشاره کرد که سلطنت، خلافتِ حق است، و سلطان «ظل‌الله» باشد، زیرا که سایهٔ هر چیز خلیفه آن چیز باشد.[۴] در نظر اندیشمندانی چون وی پادشاهی و مملکت وسیلتی بزرگ است در تقرب به حضرت حق و سلطنت؛ خلافت حق است.[۵] او با استفاده از مفاهیم ایران باستان، سلطنت را به مرغ سعادت تشبیه می‌کند که بر سر هر کس بنشیند، به تخت خواهد نشست.[۶] غازی ملطیوی

---

۱ عطاملک‌جوینی(۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، ج۲، تهران: دنیای کتاب، ص۸۲؛ خواندمیر(۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، ج۳، تهران: خیام، ج۲، ص۶۵۳؛ مستوفی(۱۳۶۴) *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص۴۹۲.

۲ نجم رازی، همان، ص۴۱۱؛ ملطیوی، همان، ص۲۰۸.

۳ مؤلف ناشناس(۱۳۵۵)، *تاریخ شاهی قراختاییان*، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص۴۷.

۴ نجم رازی، همان، صص۴۲۹ـ۴۳۱.

۵ همان.

۶ نجم رازی، همان، ص۴۱۱؛ ملطیوی، همان، ص۲۰۸.

علت کاربرد واژهٔ «سایه/ظل» را عدالت پیشگی سلطان برشمرده و آن را چنین تفسیر می‌کند؛ چنان‌که عرب از شدت گرمای هوا به خنکی سایه پناه می‌برد، مظلوم نیز از گرمای ظلم دشمنان به سایهٔ عدل سلطان التجا می‌آورد.[۱] «معنی ظل این جایگاه کمال علا و بسطت و شمول سنا و قدرت است و سایه قدرت خدای عزوجل از آن تشبیه فرمود چنانک برای آسایش عرب در وقت قیظ[شدت گرما] تابستان از شدت گرمای هوا جز خنکی سایه التجا آرد مظلوم نیز چون در گرمای ضیم ظالمی ماخوذ شود جهت دفع گرمای عدوان او در سایه عدل سلطان التجا آرد تا بالطاف انصاف شاه بیاساید دست تعدی ظلمه ازو قاصر گردد.»[۲] تعبیر «نور» در اندیشهٔ ایران باستان و تبدیل آن به «سایه» در اندیشه سیاسی اسلامی به وضوح بازتاب تغییرات قدرت و اندیشه سیاسی، در استعمال القاب برای پادشاهان ایرانی، خلفای عرب و سلاطین دورهٔ میانه را نشان می‌دهد.[۳] گاهی نیز از آن به نور و ضوء دوم تعبیر شده است.[۴] در نهایت، مهم‌ترین عامل چنین اطلاقی را می‌توان در ناامنی و هرج و مرجی دانست که تاریخ ایران را بخصوص از دورهٔ میانه به بعد تحت الشعاع خود قرار داده، در نتیجه برای تمرکز قدرت در یک فرد، وی را به خداوند بی‌شریک و صفات وی تشبیه نموده،[۵] تا از این رهگذر هر گونه شورش و ادعای استقلال طلبی را را خاموش نمایند، چرا که «عرصهٔ مسکون آن مقدار وسیع نیست که در وی دو پادشاه باشند».[۶] این نظریات و باورها که به نفع حفظ وضع موجود انتشار می‌یافتند، در گریز از نیروهای مهاجم پیش‌رونده که دائماً فضای سیاسی –اجتماعی داخلی را مورد تهدید قرار می‌دادند، تدوین می‌شدند.

نتیجه‌گیری

بررسی سیر تطور تاریخی کاربست «ظل‌الله»؛ از زمان پیدایش آن در سده‌های نخست اسلامی تا

---

۱ ملطیوی، همان، ص۸۸.

۲ همان.

۳ نوایی(گردآورنده)(۲۵۳۶)، *اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص۷۱۳.

۴ پیکرش کان سربه‌سر نور و صفاست/ سایه خورشید انوار بقاست/ظاهرا گر سایه عین نور نیست/کج مبین کز نور چندان دور نیست/سایه را ضوء دوم گوید حکیم/از دویی بگذر که گردی مستقیم؛ ایرج افشار(گردآورنده)(۱۳۸۰)، *دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی*، تصحیح ایرج افشار، ج۳، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص۸۶.

۵ یزدی(۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، ج۱، تهران: مجلس شورای اسلامی، ص۳۸۴.

۶ خواندمیر، همان، صص۴۲۹ـ۴۳۰؛ همان، ج۲، ص۶۵۳؛ نظام‌الدین شامی، همان، ج۱، صص۳۸۴، ۴۸۸؛ عطاملک جوینی، همان، ص۸۲؛ مستوفی، همان، ص۴۹۲.

رواج آن به عنوان لقب در سده‌های متأخر تاریخ ایران میانه، نشان می‌دهد «ظل‌الله» در سه قالب و شکل؛ روایت، توصیف و لقب به کار رفته است. نخستین بار خطاب به خلفا نه به عنوان لقب، بلکه در توصیف کلی آنان به کار رفته و مبین خصایص آنان بوده است. با افول قدرت خلفا و ظهور حکومت‌های استیلایی، روند انتقال کاربست آن از خلفا به سلاطین آغاز شده و ابتدا به‌عنوان توصیفی عام و کلی خطاب به برخی سلاطین قدرتمند بدون آن‌که لقب آن‌ها باشد با احتیاط و ملحوظ نمودن برخی شرایط، در منابع تاریخ‌نویسی به طور محدود به‌کار رفته است. از مهم‌ترین شرایط اطلاق آن به سلاطین سده‌های میانه: عدالت، اطاعت از خدا، رعایت رفاه رعایا و مصالح جهانیان، تامین دنیا و آخرت مسلمانان، ظلم ستیزی، قدرت، هیبت و شکوه بسیار بوده است. در اواخر سدهٔ ششم، هم‌زمان با عصر خوارزمشاهیان با ثبت رسمی «ظل‌الله» در طغرا به عنوان لقب در نظر گرفته شده و به‌رغم شروط و احتیاط اولیه در کاربرد آن، از دوره مغول به بعد، از نظر مصادیق اطلاق، گسترش و بسط یافته و به تدریج تمام شروط اطلاق آن، حذف، و در دوره‌های متأخرتر سده‌های میانه با مستندات شرعی، این لقب برای هر قدرت مسلطی، توجیه و تشریح شد. در واقع عملاً از این دوره به «لقب» و «عنوان» تبدیل شده و گزارش‌های متعددی در منابع دورهٔ مغول وجود دارد که حاکی از کاربرد این لقب در نامه‌ها، مهرها، طغراها و خطاب‌ها بوده است.

در حالی‌که در منابع تاریخ‌نویسی؛ کاربرد این عبارت به صورت وصف از سدهٔ چهارم هجری آغاز شده و از این نظر این دسته از منابع پیشتاز محسوب می‌شوند، در منابع اندرزنامه‌ای، این عبارت در هیچ حالتی مشاهده نمی‌شود. بنابراین می‌توان گفت استفاده از این عبارت در منابع اندرزنامه‌ای، با تأخیر نسبت به منابع تاریخ‌نویسی آغاز شده و مؤلفان مهم‌ترین اندرزنامه‌های این دوره –*قابوسنامه* و *سیرالملوک*– که خود در عرصه حکومتی قرار داشته‌اند، این اصطلاح را اساسا به کار نبرده‌اند که این امر به نوبه خود قابل تأمل و بررسی است. این موضوع نشانگر تمایز مهم این دسته از آثار با منابع تاریخ‌نویسی هم‌عصرشان است. اندکی پس از *سیرالملوک*، غزالی در *نصیحةالملوک*، نه تنها این لقب را به کار برده، بلکه آن را تبیین و توصیف نیز کرده است. از این‌رو، می‌توان گفت در حالی که خواجه نظام‌الملک چنین لقبی را برای سلطان سلجوقی به کار نمی‌برد و در واقع تمایلی به اعطای نمایندگی دائمی الهی و قداست الوهی به سلاطین ندارد، غزالی سعی در تبیین مبانی مشروعیت قدرت سلطان بر پایهٔ نظام «ظل‌اللهی» داشته است. این ویژگی،

تمایز اساسی نگرش اندرزنامه‌های پس از *نصیحه الملوک* نسبت بـه آثـار پـیش از آن محسـوب می‌گردد. تأخیر اندرزنامه‌نویسان در به‌کارگیری عبارت ظل‌الله را *نصیحه الملوک* غزالی تـا حـد زیادی جبران می‌کند، و مشی وی توسط بسیاری از اندرزنامه‌نویسانِ متأخر تداوم می‌یابـد و آنـان خود از شارحان این مفهوم به‌حساب می‌آیند. راهی که غزالی در اثرَ خود پایه‌گذاری کرد توسـط برخی اخلاف وی با تأکید و پردازش مستدل‌تری تداوم یافته به نحوی که بارزترین تبلور این روند را در *مهمان نامه* بخارا و *سلوک الملوک* خنجی می‌توان مشاهده کرد.

منابع و مآخذ

- *قرآن کریم*
- ابن‌ابی‌جمهور، محمدبن‌زین‌الدین(۱۴۰۵ق)، *عوالی اللئالی العزیزیه فی‌الاحادیث الدینیه*، تصحیح مجتبی عراقی، ج۱، قم: دارسیدالشهداء للنشر.
- ابن‌ابی‌حفص‌محمود اصفهانی، علی(۱۳۸۲)، *تحفة الملوک*، تصحیح علی اکبر احمدی دارانی، تهران: میراث مکتوب.
- ابن‌اثیر(۱۴۰۹)، *اسدالغابة فی معرفة الصحابه*، ج۴، بیروت: دارالفکر.
- اسپناقچی پاشازاده، محمدعارف(۱۳۷۹)، *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، تصحیح رسول جعفریـان، قم: دلیل.
- استرآبادی، محمدقاسم هندوشاه(۱۳۸۷)، *تاریخ فرشته از آغاز تا بـابر*، تصـحیح محمدرضـا نصـیری، ج۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- افشار، ایرج(گردآورنده)(۱۳۸۰)، *دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی*، تصحیح ایرج افشـار، تهـران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- آقسرایی، محمودبن‌محمد(۱۳۶۲)، *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسـایرة الاخیـار*، تصـحیح عثمـان توران، تهران: اساطیر.
- آیتی، عبدالمحمد(۱۳۸۳)، *تحریر تاریخ وصاف*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ۳.
- البزاز، ابوبکر احمدبن‌عمرو(۱۴۰۹ق)، *مسند بزاز*، تحقیق محفوظ الرحمن‌زین‌الله، ج۲، بیـروت: مؤسسـهٔ علوم القرآن.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن‌محمد(۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی؛ تکمله و ترجمهٔ تاریخ طبری*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: وزارت فرهنگ.
- بیهقی، ابوالفضل(۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح خلیل خطیب رهبر، ج۲، تهران: مهتاب.
- البیهقی، ابوبکراحمدبن‌الحسین(۱۴۱۴ق)، *شعب‌الایمان*، تحقیق محمدالسعید بسیونی زغلول، ج۶، بیـروت: دارالکتب العلمیة.

- جوزجانی، منهاج‌الدین سراج(۱۳۶۳)، *طبقات‌ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج۱، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، علاءالدین عطاملک(۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله‌ابن‌لطف‌الله(۱۳۸۰)، *زبدة التواریخ*، تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی منشی، محمدمیرک‌بن‌مسعود(۱۳۸۵)، *ریاض الفردوس خانی*، تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خنجی، فضل‌الله‌بن‌روزبهان(۱۹۶۶)، *سلوک الملوک*، حیدرآباد دکن: جی ام پرننگ پریس.
- ------(۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای امینی*، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- ------(۱۳۸۴)، *مهمان‌نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین‌بن‌همام‌الدین(۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، تهران: خیام.
- ------(۱۳۷۲)، *مآثر الملوک*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: رسا.
- راوندی، محمدبن‌علی‌بن‌سلیمان(۱۳۶۴)، راحة الصدور و آیة السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق(۱۳۸۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شامی، نظام‌الدین(۱۳۶۳)، *ظفرنامه تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی*، تصحیح محمداحمد پناهی سمنانی، تهران: بامداد.
- عبدالجواد، احمد(۱۴۱۴ق)، *جامع‌الاحادیث*، ترتیب عباس احمد صقر، ج۱۳، بیروت: دارالفکر.
- عتبی، ابی‌نصرمحمدبن‌عبدالجبار(۱۴۲۴ق)، *الیمینی*، تصحیح احسان ذنون الثامری، بیروت: دارالطلیعه.
- علوی عاملی، سیدمحمدعبدالحبیب(۱۳۸۴)، *قواعدالسلاطین*، به کوشش رسول جعفریان، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- عنصرالمعالی، کیکاوس‌بن‌اسکندر(۱۳۷۵)، *قابوسنامه*، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی(۱۳۶۱)، *نصیحةالملوک*، چاپ جلال‌الدین همایی، تهران: بابک.
- القاشانی، ابوالقاسم‌عبدالله‌بن‌محمد(۱۳۸۴)، *تاریخ اولجایتو*، تصحیح مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- القضاعی، محمدبن‌سلامه(۱۴۰۷ق)، *مسندالشهاب*، تحقیق حمدی‌بن‌عبدالمجید السلفی، ج۱، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد(۲۵۳۶)، *عقدالعلی للموقف الاعلی*، تصحیح علی محمد عامری نائینی، تهران: روزبهان.
- کرون، پاتریشیا(۱۳۸۹)، *تاریخ اندیشه سیاسی اسلام*، ترجمهٔ مسعود جعفری، تهران: سخن.
- کلیله و دمنه(۱۳۴۷)، *انشای ابوالمعالی نصرالله منشی*، تصحیح عبدالعظیم قریب، تهران: فرخی.
- ------(۱۳۶۲)، *انشای ابوالمعالی نصرالله منشی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ------(۱۹۶۶)، *ترجمهٔ عبدالله‌ابن‌مقفع*، مکتبة و مطبعة الحاج عبدالسلام‌بن‌محمدبن‌شقرون.
- گردیزی، ابوسعید(۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی(زین الاخبار)*، تصحیح عبدالحی جلیلی، تهران: دنیای کتاب.

- محقق سبزواری(۱۳۸۱)، *روضة الانوار عباسی؛ مبانی اندیشه سیاسی و آیین مملکتداری*، به کوشش نجف لکزایی، قم: بوستان کتاب قم.
- مستوفی، حمدالله(۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، چ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن‌علی‌بن‌الحسین(۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب*، تحقیق اسعد داغر، ج۴، قم: دارالهجرة، چ۲.
- ------(۱۳۶۵)، *مروج‌الذهب*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (به کوشش)(۱۳۵۰)، *اخبار سلاجقه روم*، به انضمام مختصر *سلجوقنامه* ابن‌بی‌بی، تهران: کتابفروشی تهران.
- ملطیوی، محمدبن‌غازی(۱۳۵۱)، *بریدالسعادة*، کوشش محمد شیروانی، تهران: دانشگاه تهران.
- منتجب الدین (۱۳۲۹)، *عتبة الکتبة؛ مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر*، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- مؤلف ناشناس(۱۳۵۵)، *تاریخ شاهی قراختاییان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مینورسکی، ولادیمیر فیودوروویچ(۱۳۸۷)، *ایران در زمان نادرشاه*، ترجمهٔ رشید یاسمی، تصحیح علی اصغر عبداللهی، تهران: دنیای کتاب.
- نجم رازی(دایه)(۱۳۵۲)، *مرصادالعباد*، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نخجوانی، هندوشاه(۱۹۶۴)، *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، ج۱، مسکو: دانش.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد(۱۳۸۴)، *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- نصیری، محمدابراهیم‌بن‌زین‌العابدین(۱۳۷۳)، *دستور شهریاران*، تصحیح محمد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نظام‌الملک، حسن‌بن‌علی(۱۳۴۰)، *سیرالملوک(سیاستنامه)*، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.
- نوایی، عبدالحسین(گردآورنده)(۱۳۶۳)، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ همراه با یادداشتهای تفصیلی*، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ------(گردآورنده)(۱۳۶۰)، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق. همراه با یادداشت‌های تفصیلی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ------(گردآورنده)(۲۵۳۶)، *اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واصفی، زین‌الدین‌محمود(۱۳۴۹)، *بدایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یزدی، شرف‌الدین‌علی(۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، تصحیح سیدسعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: مجلس شورای اسلامی.